

مبانی تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی

محمد رضا ویژه

دانشیار، گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

mrezavijeh@atu.ac.ir

هدیه احمدی کمرپشتی (نویسنده مسئول)

کارشناس ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

hedieh.ahmadi77@gmail.com

قابل انتشار در دوره ۲۵ شماره ۶۵ (بهار ۱۴۰۵) نشریه پژوهشهای حقوقی

چکیده

واژه‌ی حوزه که یکی از اجزای تشکیل دهنده حوزه عمومی و خصوصی است، به معنای قلمرو و محدوده است. یعنی فضا و مکانی که در آن می‌توان به بحث، گفت‌وگو و فعالیت پرداخت. واژه‌ها و اصطلاحات مشابه مربوط به واژه «حوزه» شامل قلمرو، محدوده، فضا، جو، محیط و زیستگاه است. حوزه، موجودیت خود را از مکان یا فضا می‌گیرد که فرصت شنیده و دیده شدن یا به عبارتی فرصت نمود می‌دهد. که این امر می‌تواند در سه عرصه که شامل محلی، ملی یا جهانی است، باشد.

در غرب، کهن‌ترین تفکیک بین حوزه‌ی عمومی و خصوصی به یونان و رم باستان باز می‌گردد. از نظر یونانیان و رومی‌ها، حوزه‌ی عمومی قلمروی آزادی سیاسی برای شهروندان بود. در این حوزه، انسان‌های آزاد (غیر برده) می‌توانستند رشد کنند و شکوفا شوند. سنت لیبرال غربی نیز اصل لزوم تفکیک حوزه‌های عمومی و خصوصی را از یونان و رم باستان به ارث برده است.^۱ با این تفاوت که حوزه خصوصی در سنت لیبرال آن گستردگی کامل از حوزه خصوصی دارد. اما در سنت رومی آن حوزه خصوصی محلی برای آماده حضور شدن در حوزه عمومی بود. اما اساس این تفکیک کجاست؟ نقطه عطف این تفکیک، نقاط افتراق و اشتراک آن در خصوص با نظریات دیگر چیست؟ این مقاله با محوریت بخشیدن به نظریات هانا آرنت، از مهم‌ترین نظریه‌پردازان حوزه عمومی و خصوصی، به سوالات فوق پاسخ خواهد داد.

کلیدواژه: حوزه عمومی، حوزه خصوصی، هانا آرنت، خانواده، دولت.

The basics of separating the public sphere from the private sphere

Abstract

The word domain, which is one of the components of public and private domain, means territory and range. It means a space and a place where you can discuss, talk and do activities. Similar words and terms related to the word "domain" include territory, range, space, atmosphere, environment, and habitat. The domain takes its existence from the place or space that gives the opportunity to be heard and seen, or in other words, the opportunity to express. This can be in any field that includes local, national or global. In the West, the oldest separation between the public and private spheres dates back to ancient Greece and Rome. For the Greeks and Romans, the public sphere was a realm of political freedom for citizens. In this area, free people (non-slaves) could grow and flourish. The Western liberal tradition also inherited the principle of the necessity of separating public and private spheres from ancient Greece and Rome. with the difference that the private sphere in its liberal tradition is completely different from the private sphere. But in St. Remy, that private sphere was a place to prepare to appear in the public sphere. But where is the basis of this separation? What is the turning point of this separation, its differences and similarities with other theories? This article will answer the above questions by focusing on the ideas of Hannah Arendt, one of the most important theorists of the public and private spheres.

Keywords: public sphere, private sphere, Hannah Arendt, family, government.

در سال ۱۹۵۸ هانا آرنت یک کتاب مهم در زمینه انسان شناسی فلسفی منتشر کرد. بعدها این نوشته تاثیرگذارترین اثر او شد؛ وضع بشر. در آن او بین فعالیت‌های سه جانبه‌ی انسانی زحمت، کار و عمل تفکیک قائل می‌شود.

یکی از مهمترین مشکلاتی که هانا آرنت برای این بحث مطرح می‌کند، رابطه بین امر سیاسی و اجتماعی است. نویسنده بر سردرگمی ناشی از این واقعیت تأکید می‌کند که "سیاسی"^۲ به لاتین با "اجتماعی"^۳ در یک معنی تلقی می‌شود. این با معنایی که یونانیان به اصطلاح «سیاسی» نسبت داده بودند در تضاد است، به این معنی که فرد نوعی وجود دومی فراتر از زندگی خصوصی خود در حوزه عمومی دریافت کرده است که موضوع آن مسائل ضروری و مفید برای زنده ماندن نبود بلکه در قالب امر سیاسی خاص انسان و زندگی حیوان سیاسی بود.

به نظر نویسنده، یونانیان اساساً پولیس را از خانه جدا می‌کردند. خانه و خانواده مکان نیازهای زیستی و طبیعی را نشان میداد که با ممکن بود نابرابری در آن به وسیله تقسیم وظایف وجود داشته باشد. در حالی که شهر، محل برابری بود و از تنش نیازهای طبیعی که درون خانه رسیدگی می‌شد، جدا بود اما در جهان مدرن برابری دقیقاً به معنای برابری نبود. به این معنا که خیر مشترک بر حوزه سیاسی سایه انداخته است، زیرا فقط وجود برخی اهداف و منافع فردی همگرا را در نظر می‌گیرد. این موردی از گسترش حوزه داخلی است که از طریق سازوکارهای خاصی که هانا آرنت آن را عروج امر اجتماعی به زبان امر سیاسی میخواند، کمک کرد.

حوزه خصوصی و حوزه عمومی دو مفهوم اساسی قابل بحث در مکاتب مختلف است. این بحث در جهت رد یا تایید هیچکدام آن‌ها نیست بلکه آنچه مهم است مرز بین دو حوزه مذکور می‌باشد. اینکه کدام یک آن‌ها سهم بیشتری در زیست بشری دارند و دولت تا چه حد می‌تواند وارد این دو حوزه شود یا به بیان دقیق‌تر، دولت حق ورود به این دو حوزه را دارد؟ نظریات متفاوت و بسیار است. هرچند ایده مقاله بر محوریت هانا آرنت بیان می‌شود اما برای دریافت دقیق این تفکیک بایستی دیگران را نیاز مطالعه کرد.

۱. نظریه پردازی در مورد حوزه خصوصی

حوزه‌ی خصوصی قلمرویی است که در مقابل حوزه‌ی عمومی قرار می‌گیرد. حوزه‌ی خصوصی قلمروی بسیار وسیع‌تری است از آنچه که حریم خصوصی نامیده می‌شود. با این توضیح که حریم خصوصی عمدتاً به محافظت از اطلاعات و زندگی شخصی اشاره دارد، در حالی که حوزه خصوصی در نظریه آرنت به فضایی اشاره دارد که نیازهای مادی و بیولوژیکی در آن برآورده می‌شود و از نمایش عمومی محفوظ است. در حقیقت در این حوزه در این حوزه، افراد می‌توانند فعالیت‌ها و امور شخصی خود را بدون نمایش عمومی انجام دهند.

² political

³ social

حوزه مذکور در نظربرخی مانند هگل، متشکل است از: افراد و خانواده‌ها و نهادهای اجتماعی داوطلب یا غیر دولتی است. در طرح هابرماس نیز حوزه‌ی خصوصی مبادله‌ی کالا و کار نیز گونه‌ای از قلمروی خصوصی است که اقتصاددانان نیز آن را بخش خصوصی می‌نامند.^۴

اعمال هر گونه ضوابط یا محدودیت‌های قانونی، عرفی، اخلاقی، دینی یا فشارهای اجتماعی، سیاسی و اقتدار آمیز بر فرد در حوزه زندگی خصوصی وی مغایر با روح فردگرایی لیبرالیستی است. اما همین فرد در عرصه حیات عمومی و زندگی اجتماعی در یک رشته از هنجارهای حقوقی سهیم و دخیل است تابع و مقید به آنهاست یا به هر حال به نوعی از آنها تبعیت و اطاعت می‌کند.^۵ هابرماس در این مورد می‌گوید: «ما هنگامی موقعیت‌ها و رخدادها را عمومی می‌نامیم که برخلاف امور خاص و منحصر به فرد برای همگان قابل دسترس باشند. دولت نیز نوعی «قدرت عمومی»^۶ است. این خصیصه آن به دلیل مسئولیتش در ارتقای رفاه عمومی اعضای ذیحق است.^۷ گاهی اوقات «عموم» صرفاً به آن بخش از افکار عمومی گفته می‌شود که در مقابل صاحبان قدرت قرار می‌گیرد. ارگانهای دولتی و رسانه‌ها، مانند مطبوعات که ارتباط میان اعضای حوزه عمومی را تسهیل می‌کنند، بسته به شرایط می‌توانند «نهادهای عمومی»^۸ قلمداد شوند.»^۹

۱-۱. گسست کامل حوزه خصوصی از حوزه عمومی

۱-۱-۱. جان استوارت میل و برابری آزادی

جان استوارت میل، فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم، تمایز ظریفی بین حوزه خصوصی و حوزه عمومی قائل می‌شود. به عقیده او، حوزه خصوصی قلمرو آزادی فردی است و شامل هر آن چیزی می‌شود که به طور مستقیم به زندگی و خودمختاری فرد مربوط می‌شود. میل در این دسته، اموری مانند انتخاب سبک زندگی، باورها، و روابط شخصی را جای می‌دهد. در مقابل، حوزه عمومی قلمرو اعمال و رفتارهایی است که بر دیگران تاثیر می‌گذارد. میل معتقد است که در این حوزه، آزادی فردی تا جایی مجاز است که به آزادی دیگران لطمه نزند. به عنوان مثال، ضرب و شتم و سرقت اموال دیگران، که به طور واضح به حقوق و آزادی دیگران تجاوز می‌کنند، در حوزه عمومی قرار می‌گیرند.^{۱۰} در نگاه میل هنگامی که هر شخصی در میل بر این باور است که اراده انسان، زمانی که در چارچوب مشارکت آزاد و برابر در امور فردی، اجتماعی و سیاسی به کار گرفته شود، می‌تواند جامعه را از بیدادگری‌ها و جرم‌های اجتماعی رها کند.^{۱۱} میل بر این باور است که اراده انسان، زمانی که در چارچوب مشارکت آزاد و برابر در امور فردی، اجتماعی و سیاسی به کار گرفته شود، می‌تواند جامعه را از بیدادگری‌ها و جرم‌های اجتماعی رها کند. او انسان‌ها را به عنوان یک کل در نظر می‌گیرد، اما در عین حال به شخصیت و ذهنیت متفاوت هر فرد نیز اذعان دارد.

^۴ رحیم نوبهار، حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی، (تهران: جنگل، ۱۳۸۷)، ص ۵۱.

^۵ حسینعلی نوذری، بازخوانی هابرماس - درآمدی بر آراء، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس، (تهران: چشمه، ۱۳۹۳)، ص ۴۴۱-۴۴۰.

^۶ Public authority

^۷ یورگن هابرماس، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، (تهران: افکار، ۱۳۹۹)، ص ۱۹.

^۸ Public organs

^۹ همان. ص ۱۷.

^{۱۰} محسن جوادی، سیدمحمد حسینی سورکی، «جان استوارت میل و یگانه اصل محدودکننده آزادی»، علوم سیاسی، سال بیستم، شماره ۸۷ (۱۳۹۶)، ص ۱۲۴.

^{۱۱} سید علی محمودی، «ارزیابی تطبیقی دیدگاه‌های کانت و میل درباره منزلت انسانی و حقوقی زنان»، فصلنامه سیاسی، دوره ۴۸، شماره ۱ (۱۳۹۷)، ص ۱۴۸.

همچنین میل معتقد است، آزادی انسان تابع اصل دیگری نیز قرار می‌گیرد، چرا که بخشی از رفتار فرد به دیگران مربوط می‌شود. از این رو، حوزه عمومی نقشی کلیدی در پرورش آزادی ایفا می‌کند. هم‌اندیشی عمومی به توسعه نوعی ذهن فرهیخته و نقاد که خواهان آزادی است، کمک می‌کند.^{۱۲}

۱-۲-۱. هانا آرنست و فردیت سوژکتیو

برداشت آرنست از «خصوصی» مواردی است که در عموم، نمود نمی‌یابد به صورتی که یا فرصت یا اساساً نیازمند نمود آن نیست. به همین ترتیب، حیطه خصوصی نیز، چارچوبی است برای آنچه که در حیطه عمومی نمود نمی‌یابد. از سوی دیگر، این خصوصی بودن چهاردیواری است که اساساً ملک خصوصی فرد تلقی شده و یگانه جای مطمئن برای نماندن از چشم جهان عمومی مشترک است.^{۱۳} در واقع، «خصوصی بودن» نیازمند دو مولفه است: نخست، امری که ارزش پنهان نگاه داشتن داشته باشد و دوم، محلی تحت مالکیت برای نگه داشتن آن امر خصوصی.

علاوه بر آن، آرنست معنای عدمی را هم از فضای خصوصی به این شکل ارائه می‌دهد: اصطلاح «خصوصی»^{۱۴} در معنای عدمی^{۱۵} اصلی‌اش، با توجه به همین دلالت متکثر حیطه عمومی است که معنا دارد. زندگی کاملاً خصوصی بیش از هر چیز به معنای محرومیت از چیزهایی است که لازمه زندگی حقیقتاً بشری هستند: محرومیت از واقعیتی که ناشی از قرار گرفتن در معرض دیدار و شنیدار دیگران است، محرومیت از رابطه‌ای «عینی» با دیگران که برخاسته از پیوستگی به آنها و جدایی از آنها به واسطه جهان مشترک چیزهاست، محرومیت از امکان دست یافتن به چیزی پاینده‌تر از خود زندگی.^{۱۶} او معتقد است حیطه خصوصی از این جهت که کیفیت سپهر عمومی را تضمین می‌کند، حائز اهمیت است. زندگی که تماماً در انظار عمومی باشد، سطحی می‌شود. به باور وی، «این زندگی اگرچه قابل رویت می‌ماند اما کیفیت به دیدار درآمدنش را از دست می‌دهد».^{۱۷} برای مثال، تفکر به عنوان امری خصوصی، شرط اساسی برای ورود به حیطه عمومی است. از این روی، «حریم خصوصی در جایگاه یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم دستگاه فکری آرنست، این امکان را مهیا می‌کند که در درون این حیطه و دور از تأثیر عوامل دیگر، انسان موجودی منحصر به فرد، متفاوت، آزاد، نژاد پرست یا متعصب و ... باشد».^{۱۸}

آرنست در ادامه می‌گوید: «حیث عدمی خلوت یا زندگی خصوصی^{۱۹} در غیاب دیگران است؛ تا جایی که به دیگران مربوط می‌شود انسان منزوی و محصور در زندگی خصوصی خویش، نمود پیدا نمی‌کند و ظاهر نمی‌شود و بنابراین چنان است که گویی وجود ندارد. هر فعلی که از او سر می‌زند فاقد اهمیت و اعتبار برای دیگران می‌ماند، و آنچه نزد او اهمیت دارد برای دیگران مهم نیست».^{۲۰}

¹² Roberts, J. M., "John Stuart Mill, free speech and the public sphere: a Bakhtinian critique", *The Sociological Review*, 52 (s1), 2004, p.72.

^{۱۳} هانا آرنست، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، (تهران: ققنوس، ۱۳۹۰)، ص ۱۱۶.

¹⁴ Private

¹⁵ Privative

^{۱۴} همان، ص ۱۰۴.

^{۱۷} همان، ص ۱۱۶.

^{۱۸} محبوبه پاک‌نیا، رحیم حاجی‌آقا، «تبیین جایگاه حوزه عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنست»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۱ (۱۳۹۷)، ص ۶۲-۸۳.

¹⁹ Privation of privacy

^{۲۰} همان.

این تاکید ضمنی بر همان خاصیت منحصر به فرد حیطه عمومی است: نمود یافتن، یعنی فرصت ابراز داشتن، یعنی مورد شنیدن و دیدن قرار گرفتن، یعنی سوژه‌ی ادراک شدن. تجربه «نمود» فقط در برابر دیگران ممکن است. آرنت برای تعریف حوزه خصوصی باز هم مطابق روش معمولش به تمایز گذاری میان مفاهیم ثابت رایج می پردازد. به نظر وی، ارتباط ژرف بین خصوصی و عمومی در عالی ترین سطح در مسئله مالکیت خصوصی ظاهر می شود.^{۲۱} ایشان مالکیت خصوصی را شرط ورود به حوزه عمومی می داند.

۱-۲. گسست شناور حوزه خصوصی از حوزه عمومی

۱-۲-۱. هگل و مسیر رسیدن به آزادی: از خانواده تا دولت

هگل، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، معتقد بود که آزادی واقعی را تنها می توان در زندگی اخلاقی در جهان مدرن یافت. او بر این باور بود که عضویت در نهادهای اجتماعی مدرن مانند خانواده، جامعه مدنی و دولت، تنها راه هدایت افراد به باورها و انگیزه های درست برای پایداری نهادهای اجتماعی است. راه حل نهایی هگل برای نیل به آزادی عضویت در زندگی اخلاقی جهان مدرن است. مسأله ی مهم هگل در فلسفه ی سیاسی، حل رابطه ی فرد و دولت است. در فلسفه حق خود، هگل به دنبال ادغام آزادی های جامعه مدنی با دولت مدرن بود.^{۲۲} و با استفاده از روش دیالکتیکی خود، مراحل به وجود آمدن و استقرار دولت مدرن را شرح می دهد و نشان می دهد که چگونه فرد و دولت می توانند به وحدت برسند. سه مرحله دیالکتیکی هگل عبارتند از:

۱. خانواده: به عنوان کلیت و وحدت اولیه، تز در این دیالکتیک محسوب می شود. ۲. جامعه مدنی: جایی که افراد به دنبال نیازهای مستقل خود هستند و تنش و فروپاشی وحدت اولیه رخ می دهد، آنتی تز این دیالکتیک است. ۳. دولت: که از سنتز دو مرحله قبلی به وجود می آید، مرحله نهایی این دیالکتیک است. اما در اندیشه او، تنها خانواده به سپهر خصوصی نزدیک می شود. از نظر او: « خودآگاهی داشتن کسی به فردیت خودش در درون این وحدت - خانواده - به گونه ای که او در این وحدت نه در قامت شخصی مستقل بلکه در قامت عضو حضور دارد».^{۲۳}

خانواده با ایجاد یگانگی، عشق و شناسایی متقابل، افراد را برای عضویت در نهادهای اجتماعی مدرن و دست یافتن به آزادی آماده می کند. با این حال، هگل معتقد بود که خانواده، نقطه ی اوج آزادی نیست. خانواده، با وجود تمام مزایایی که دارد، نطفه های فروپاشی خود را در بطن خود دارد.^{۲۴} او می گوید: «در ظاهر به نظر می رسد که آنها با کنار گذاشتن آزادی های شخصی، خود را محدود کرده اند، اما در واقع این وحدت چیزی جز آزادی آنها نیست، چرا که در این وحدت آنها به خودآگاهی ذاتی خود دست می یابند».^{۲۵}

^{۲۱} و به همین جهت است که آرنت مالکیت را شرط ضروری برای ورود به حوزه عمومی می داند زیرا معتقد است انسانی که محل خصوصی تحت مالکیت خود نداشته باشد، نمی تواند خود را برا ورود به حیطه عمومی پرورش دهد. خانه که معنای صریح این جایگاه خصوصی است فضایی را مهیا می کند که فرد را شایسته ی حضور در قلمرو عمومی می کند.

^{۲۲} فردریک ییزر، هگل، ترجمه سید مسعود حسینی، (تهران: ققنوس، ۱۳۹۱)، ص ۳۶۸.

^{۲۳} گنورگ ویلهلم فریدریش هگل، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی طلب، (تهران: قطره، ۱۳۹۳)، بند ۱۵۸.

^{۲۴} Hyppolite, Jean, *Genesis and Structure of Hegel's Phenomenology of Spirit*, Chicago: Northwestern University Press, 1974, p.342.

^{۲۵} Hegel, G.W.F., *Elements of the Philosophy of Right*, Translated by H.B.Nisbet, Edited by Allen w.wood, Cambridge & New York: Cambridge University Press, 1991, p.201.

هگل خانواده را گامی مهم در مسیر آزادی می‌داند، اما آن را مقصد نهایی نمی‌داند. او معتقد بود که جامعه مدنی و دولت، با ارائه زمینه‌های وسیع‌تری برای مشارکت و همکاری اجتماعی، می‌توانند سطح بالاتری از آزادی را برای افراد فراهم کنند.^{۲۶} پس با وجود آنکه عشق به فرزندان جوهر پدر و مادر است، فرزندان سبب انحلال خانواده نیز می‌گردند، زیرا فرزندان محدوده‌ی خانواده را ترک می‌کنند و وارد زندگی اجتماعی می‌گردند. یگانگی کمابیش یکپارچه‌ی خانواده که توسط فرزندان بالغ شده در هم می‌شکند، مقدمه‌ای است برای گذار از خانواده به سوی جامعه‌ی مدنی. هگل اظهار می‌دارد که خانواده نقشی حیاتی در گذار اشخاص به چیزی بیش از «شخص خود اندیش» - همان کارکرد فرد در سپهر خصوصی - بازی می‌کند. همین امر موجب می‌شود که پایه‌های اخلاق نیازمند شکل بخشیدن به دولت عقلانی باشد و خانواده هم نخستین پیش شرط دولت است.^{۲۷} بر این اساس، زناشویی و زندگی خانوادگی نخستین گامی است که فرد برای حصول یگانگی با روح کلی برمی‌دارد، زیرا در این زناشویی، فرد ضمن اینکه از هویت خویش آگاه است، خود را به مثابه عضوی از یک گروه احساس می‌کند که غایاتش فوق غایات صرفاً شخصی است.^{۲۸}

منظور هگل از غایتی خصوصی ظاهراً چیزی همانند شادی یا حرمت یا ثروت و یا فضیلت فرد است. اما، در مورد غایت عمومی چیزی مانند دالت یا شکل یا وجهی از نظم اجتماعی است. هگل بر عکس بنتام اعتقاد دارد که غایات عمومی نه به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به ایات خصوصی بلکه به خاطر خودشان مطلوب هستند.^{۲۹}

۱-۲-۲. هابرماس و حوزه خصوصی

از آنجایی حوزه عمومی مورد بحث هابرماس، درون جامعه بورژوازی مصداق دارد و در حقیقت همین جامعه مورد مطالعه حوزه عمومی هابرماسی است، لذا سپهر خصوصی را هم باید در همان جامعه فهم کرد.

هابرماس «فرد خصوصی بورژوا» را در دو وضعیت متفاوت درک می‌کند: «او هم مالک کالاها و هم رییس خانواده یا صاحب سرمایه و انسان بماهو انسان است. بنابراین حوزه خصوصی در فضای صمیمی خانواده بر دو نقش دلالت داشت که هر دو نیز خصوصی بود. درست در همین فضای درونی یا صمیمی بود که خودآگاهی سیاسی بورژوازی برای ورود به قلمرو عمومی شکل می‌گرفت».^{۳۰} در حقیقت، هابرماس مانند هگل، خانواده را وارد حوزه خصوصی می‌کرد، چیزی که شاید در اندیشه آرنت یافت نمی‌شد چرا که خانواده یکی مهمترین عنصر که آرنت برای حوزه عمومی می‌شناسد را تامین می‌کند، یعنی «نمود» و همین امر آن را از حوزه خصوصی خارج می‌کند. اگرچه هابرماس در مالکیت به عنوان بخشی از حوزه خصوصی با آرنت همراه است اما در خصوص ریاست خانواده، او را از آرنت جدا می‌کند. فضای خصوصی در نظر آرنت فضای فکر کردن و اندیشیدن خود به عنوان امری سوژکتیو است.

هابرماس فروپاشی حوزه عمومی خروجی خلط آن با حوزه اقتدار دولت می‌داند و همین امر را دلیل یافتن حوزه عمومی درون حوزه خصوصی - خانواده - که فرصت «نمود آرنتی» را فراهم می‌آورد، می‌داند. این مسئله به عنوان بخشی از کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی»، اثر مهم هابرماس است، بر اساس ذیل استوار است: «جدایی جامعه و دولت، باعث جدایی حوزه عمومی از قلمرو خصوصی شد. حوزه عمومی و حوزه اقتدار دولت پایه‌پای هم گسترش یافتند. درون قلمرو خصوصی، «حوزه عمومی واقعی»

²⁶ Hegel, G.W.F., *Op.cit.*, p.214.

²⁷ *Ibid.*, p.270.

²⁸ لین لنکستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۴، ۱۳۷۶، ص ۲۲.

²⁹ جان پلاماتز، *فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل*، ترجمه حسین بشیریه، (تهران: نی، ۲، ۱۳۷۱)، ص ۲۱۹-۲۱۸.

³⁰ هابرماس، یورگن، منبع پیشین، ص ۴۹.

قرار داشت، زیرا از افراد خصوصی تشکیل شده بود. بنابراین، در قلمروی که جایگاه افراد خصوصی بود، بازهم بین حوزه‌های عمومی و خصوصی تمایز وجود داشت. حوزه خصوصی هم شامل جامعه مدنی (قلمرو مبادله کالا و کار اجتماعی) و هم شامل خانواده‌ای بود که خود دارای فضای صمیمی بود.^{۳۱}

در یک سطح هابرماس خانه و کار را به قلمرو خصوصی متعلق می‌داند چرا که مالکیت و کنترل ابراز تولید در این دوران معمولاً در افراد (مردان) خصوصی که قراردادهای خصوصی با کارگزارانشان منعقد می‌کردند جمع می‌شد، ترتیباتی حقوقی که به نوبه‌ی خود تازه و جدید بودند. با این وجود در سطحی دیگر، تفکیک خانه از کار، زمینه را به ویژه در میان بورژوازی در حال پیدایش برای خصوصی سازی فزاینده خانه و خانواده مهیا نمود. «خانه که دیگر از محل کار منفک گشته بود، در برابر «جهان خارج»، ملجا و مواوی خصوصی محسوب می‌شد و حتی معماری به کار رفته درون خانه نیز با خلق فضایی که در آن افراد و سوپرکتیویته‌های خصوصی شده می‌توانست شکل بگیرد، یعنی جایی که بورژوازی به نحو روزافزونی خود را وقف پروژه خود فرهیخته سازی می‌نمود، عناصر خصوصی را از عناصر عمومی جدا میکرد».^{۳۲}

۲. نظریه پردازی در مورد حوزه عمومی

حوزه عمومی معنای مختلفی دارد اما دو دسته بندی مهم در این خصوص وجود دارد که معنای متعدد را در خود به نحوی جای می‌دهد. شق اول، سپهر یا فضای عمومی است (Public sphere) و شق دوم آن، حوزه عمومی است (Public realm). عمومی در نظر چارلز تیلور [که از اصطلاح دوم استفاده می‌کند؛ آن چیزی است که برای کل جامعه مهم یا به کل جامعه متعلق است یا نهادهایی که پیکره واحد جامعه به آن وسیله عمل می‌کند. فضایی که در آن امور مربوط به این چیز عمومی - یعنی امر عمومی - مورد بحث قرار می‌گیرند یا آنکه با آنها رو در رویی تماس وجود دارد فضای عمومی (Public space) نام دارد.^{۳۳}

برخلاف هابرماس در دسته اول جای می‌گیرد، در معنی آرنتی حوزه عمومی - همان اصطلاح دوم - نمود جامعه در روابط متقابل افراد است که به خاطر نفس زندگی و در ملاء عام شکل می‌گیرد.^{۳۴} البته آرنت تاکید می‌کند که این ملا عام می‌تواند میزی وسط شهر باشد یا میزی درون یک خانه، مهم بودن انسان‌ها - و نه انسان - در دور آن میز است. اما آرنت در وضع بشر اصطلاح «عمومی» دال بر دو پدیده می‌داند که ارتباط نزدیک با هم دارند ولی کاملاً یکسان نیستند. اولی جهان مشترک است که در این معنا، عمومی به جهانی اشاره دارد که از آن همه انسان‌ها است و همه در آن سهیم هستند. این جهان، محدود به مکان خاصی نیست، بلکه شامل تمام مصنوعات و ساخته‌های دست بشر و همچنین اموری که در میان انسان‌ها در این جهان مشترک جاری است، می‌شود. دومی حیطة عمومی است که در این معنا، "عمومی" به فضایی اشاره دارد که در آن انسان‌ها با یکدیگر به گفتگو، بحث و تبادل نظر می‌پردازند و درباره مسائل عمومی تصمیم می‌گیرند.

^{۳۱} همان، ص ۵۱.

^{۳۲} نیک کراسلی، جان مایکل رابرتز، جان مایکل، هابرماس، باختین، بوردیو؛ تاملاتی درباره حوزه عمومی، مترجم: محمود مقدس، (تهران: روزنه، ۱۳۹۴)، ص ۶.
^{۳۳} چارلز تیلور، تمسک به جامعه مدنی از فلسفه سیاسی معاصر دفتر اول دولت و جامعه، ترجمه موسی الکریمی، (تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۱)، ص ۲۲۹.

و نیز

M Ferret, W. Gamson, (2002), Four Models of the Public Sphere in Modern Democracies. Theory and Society, 31: p. p 289-290.

^{۳۴} یورگن هابرماس، پیشین، ص ۱۹.

چالش‌های حیطه عمومی:

- از بین رفتن جهان مشترک: آرنت معتقد است که از بین رفتن جهان مشترک، حیطه عمومی را نیز از بین می‌برد. زمانی که انسان‌ها هیچ چیز مشترکی برای گفتگو و تبادل نظر نداشته باشند، حیطه عمومی نیز معنای خود را از دست می‌دهد.
- افزایش انزوا و فردگرایی: در جوامع مدرن، انزوا و فردگرایی رو به افزایش است. این امر حیطه عمومی را ضعیف می‌کند و امکان گفتگو و مشارکت در مسائل عمومی را کاهش می‌دهد.
- تسلط رسانه‌ها: در دنیای امروز، رسانه‌ها نقش مهمی در شکل‌گیری افکار عمومی دارند. این امر می‌تواند حیطه عمومی را تحت‌الشعاع قرار دهد و امکان گفتگوی آزاد و تبادل نظر را محدود کند.

حیطه عمومی، فضایی ضروری برای کنار هم زیستن انسان‌ها در دنیای مدرن است. این فضا، زمینه را برای گفتگو، تبادل نظر و تصمیم‌گیری جمعی درباره مسائل عمومی فراهم می‌کند. با این حال، حیطه عمومی با چالش‌های متعددی روبرو است که باید برای حفظ و تقویت آن تلاش کرد. آرنت پس تفصیل و برداشت دو وجهی از واژه عمومی در نظر دارد تا بتواند «حیطه عمومی» را تعریف کند.

در تقسیم‌بندی عمومی و خصوصی، گاه مقصود از حوزه عمومی، قلمروی اقتدار دولتی است؛ قلمرویی که بر خلاف قلمروی خصوصی اصولاً مشمول نظارت اجتماعی و مداخله‌ی دولت است.^{۳۵} گاه نیز مقصود از حوزه عمومی، قلمروی خارج از دولت است که نه مانند روابط شخصی و خانوادگی خصوصی است و نه قلمروی اقتدار دولت است و نقش میانجی حوزه خصوصی و حوزه عمومی به مثابه دولت را بازی می‌کند. کاستوریادیس^{۳۶} برای تفکیک حوزه عمومی به معنای اقتدار دولتی از حوزه عمومی جدا از دولت، حوزه‌ی نخست را عمومی - عمومی^{۳۷} و دومی را عمومی - خصوصی^{۳۸} نام نهاده است.^{۳۹} بنابراین، اگر جامعه را به سه قلمرو تقسیم کنیم، حوزه‌ی خصوصی قلمرو روابط شخصی و خانوادگی است؛ حوزه‌ی عمومی جدا از دولت، فضایی مصون از مداخلات دولتی برای گفتگو و مفاهیمی میان شهروندان و تصمیم‌گیری در مورد منافع عمومی است؛ قلمروی اقتدار دولتی نیز حوزه‌ای عمومی است به این معنا که همه‌ی مردم در آن دخیل هستند و متصدیان امور عمومی نمی‌توانند با آن مانند قلمروی خصوصی رفتار کنند.^{۴۰} تفاوت دو حوزه آخر مشخصاً در نوع برخورد دولت با آن است. در قلمرو سوم اصولاً دولت حق دخالت ندارد و دقیقاً عموم برای منافع عموم به بحث می‌نشینند اما در خصوص حوزه سوم، اتفاقاً حوزه اقتدار دولت است اما دولتی که مقید به قوانین و مقررات و ضوابط است. این خود تفکیکی بین اقتدار صرف دولت و اقتدار مقید است. نمونه مشخص حوزه سوم جامعه مدنی است؛ اگرچه دولت در آنجا نقشی نهادی دارد اما این نقش پلیسی است.

^{۳۵} البته هابرماس بر این عقیده است که برای عمومی تلقی کردن دولت شرایطی لازم است. برای مثال، دولتی را که به منافع عمومی توجهی نمی‌کند نمی‌توان عمومی خواند.

^{۳۶} Castoriadis

^{۳۷} Sphère publique/publique

^{۳۸} Sphère publique/privée

^{۳۹} نوبهار، رحیم، پیشین، ص. ۳۲.

^{۴۰} همان، ص ۲۶-۲۷.

وجود حوزه‌ی خصوصی و حوزه‌ی عمومی جدا از دولت شرط ضروری جامعه‌ای مردم‌سالار قلمداد شده است. پینتر در تعریفی کوتاه حوزه‌ی عمومی را قلمرو ارتباط آزاد و خردمندانه درباره‌ی دغدغه‌های عمومی چالش‌برانگیز و تبادل نظر آزاد در مورد این دغدغه‌ها می‌داند.^{۴۱}

۲-۱. جمع حوزه عمومی با دولت

۲-۱-۱. نگاهی دوگانه به حوزه عمومی سیاسی از دیدگاه مارکس

مارکس در تحلیل خود از حوزه عمومی سیاسی، دیدگاهی دوگانه ارائه می‌دهد. او این حوزه را از دو جنبه بررسی می‌کند:

۱. حوزه استقلال واقعی افکار عمومی:

- فضای گفتگوی آزاد: مارکس حوزه عمومی را فضایی برای گفتگوی آزاد و تبادل نظر درباره مسائل عمومی می‌داند.
- استقلال افکار عمومی: در این فضا، افراد خصوصی صاحب سرمایه می‌توانند به طور مستقل درباره مسائل مختلف بحث و گفتگو کنند.
- عقلانیت انتقادی: مارکس معتقد است که در حوزه عمومی، افراد با استفاده از عقلانیت انتقادی به ارزیابی مسائل می‌پردازند و به دنبال یافتن راه‌حل‌های مناسب برای آنها هستند.
- خودآگاهی: در این فضا، افراد خود را به عنوان انسان‌هایی خودآگاه می‌بینند که می‌توانند در سرنوشت خود و جامعه خود نقش آفرینی کنند.

۲. ایدئولوژی حوزه عمومی بورژوازی:

- تحلیل شرایط سیاسی: مارکس ایده حوزه عمومی بورژوازی را در چارچوب شرایط سیاسی موجود در فرانسه و بریتانیای کبیر مورد بررسی قرار می‌دهد.
- نقش ایدئولوژی: او معتقد است که در این جوامع، حوزه عمومی تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار دارد و فضایی برای گفتگوی آزاد و تبادل نظر واقعی نیست.
- ابزاری برای حفظ سلطه: مارکس حوزه عمومی بورژوازی را ابزاری برای حفظ سلطه طبقه حاکم می‌داند چرا که از نظر او این حوزه در تسخیر بورژوا می‌باشد.
- محدودیت مشارکت: در این فضا، امکان مشارکت همه افراد در گفتگوی عمومی وجود ندارد و فقط افراد ثروتمند و صاحب نفوذ می‌توانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند.

مارکس حوزه عمومی سیاسی را فضایی مهم برای گفتگو، تبادل نظر و تصمیم‌گیری جمعی می‌داند. با این حال، او معتقد است که در جوامع سرمایه‌داری، حوزه عمومی تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار دارد و فضایی برای گفتگوی آزاد و تبادل نظر واقعی نیست. همچنین، او ایده حوزه عمومی بورژوازی را، بر مبنای شرایط اجتماعی پدیدآورنده آن، مورد انتقاد قرار می‌دهد تا بدین

وسيله امکان تحقق شکل غير بورژوايي اين حوزه را تبیین کند.^{۴۲} دو پهلو بودن این تحلیل اتفاقاً نتیجه‌ی یکدیگر هستند. ایشان حوزه عمومی را حوزه عمومی بورژوايي می‌شناسد چراکه شرط ورود به آن را مالکیت تعریف می‌کند و انسان‌ها برخلاف تعریفی که می‌شود برابر نیستند به این دلیل واضح که، سرمایه در این حوزه برتری را تعیین می‌کند.

مارکس افکار عمومی را آگاهی کاذب میدانست و آن را محکوم می‌کرد زیرا ویژگی اصلی افکار عمومی این بود که منافع بورژوازی را زیر چتر خودش پنهان می‌کرد. بدین ترتیب، این بار روابط جدید قدرت به ویژه میان مالکان و مزدبگیران در چارچوب های قراردادهای آزاد جامعه مدنی بازتولید شده است. نقد او از اقتصاد سیاسی دقیقاً نقد همان پیش فرض‌ها و ایده‌های بنیادین حوزه عمومی سیاسی بود. به نظر مارکس حوزه عمومی بورژوايي با اصل بنیادین آن، دسترسی پذیری همگانی، در تضاد بود؛ دیگر نه عموم معادل کل ملت بود و نه جامعه مدنی معادل کل جامعه.^{۴۳} همانطور که گفته شد این پیش فرض از وجود اصل مالکیت برای ورود به حوزه عمومی نشأت می‌گیرد.

مارکس در تحلیل خود از رابطه میان حوزه عمومی و خصوصی، دیدگاهی نوآورانه و وارونه ارائه می‌دهد. او معتقد است که در جامعه سرمایه‌داری، حوزه عمومی قدرتی فراتر از حوزه خصوصی دارد و می‌تواند آن را تحت کنترل خود درآورد و مورد نقد قرار دهد. ویژگی‌های این الگوی وارونه به شکل زیر است:

- قدرت حوزه عمومی: در این الگو، حوزه عمومی به عنوان فضایی برای گفتگوی آزاد، تبادل نظر و تصمیم‌گیری جمعی، قدرتی فراتر از افراد خصوصی و حوزه خصوصی آنها دارد.
- کنترل حوزه خصوصی: حوزه عمومی می‌تواند حوزه خصوصی را تحت کنترل خود درآورد و آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. این امر به این معنا است که افراد خصوصی نمی‌توانند از حوزه خصوصی خود به عنوان پناهگاهی برای فرار از نقد و نظارت عمومی استفاده کنند.
- ریشه استقلال فردی: در این الگو، استقلال فردی دیگر بر تملک سرمایه خصوصی مبتنی نیست. مارکس معتقد است که استقلال واقعی فرد در حوزه عمومی و از طریق مشارکت در گفتگوی عمومی و تصمیم‌گیری جمعی شکل می‌گیرد.
- آزادی فردی به عنوان ابزاری برای مشارکت: آزادی فردی در این دیدگاه، فی نفسه هدف نیست، بلکه ابزاری برای مشارکت فعال افراد در جامعه و ایفای نقش شهروندی آنها است.

دیدگاه مارکس در مورد رابطه حوزه عمومی و خصوصی، چالش‌برانگیز و نوآورانه است. او معتقد است که در جامعه سوسیالیستی، حوزه عمومی باید قدرتی فراتر از حوزه خصوصی داشته باشد و بتواند آن را تحت کنترل خود درآورد و مورد نقد قرار دهد. این امر به افزایش مسئولیت‌پذیری اجتماعی، نقد قدرت و مشارکت بیشتر افراد در تصمیم‌گیری‌های عمومی منجر خواهد شد.

۲-۱-۲. جامعه مدنی در فلسفه هگل: پلی میان دولت و خانواده

هگل در فلسفه سیاسی خود، جامعه مدنی را به عنوان فاصله‌ای که بین دولت و خانواده ایجاد می‌شود، تعریف می‌کند. او معتقد است که شکل‌گیری جامعه مدنی، گامی ضروری در مسیر تشکیل دولت است. هگل جامعه مدنی را حاصلی از یک فرایند

^{۴۲} یورگن هابرماس، پیشین، ص ۱۷۵.

^{۴۳} همان، ص ۱۷۶.

طولانی و پیچیده توسعه‌ی تاریخی می‌داند. او معتقد است که این نهاد، در گذر زمان و با تغییر نیازها و روابط اجتماعی، به تدریج شکل گرفته است و دو نقش مهم در تشکیل دولت دارد.

هگل در فلسفه سیاسی خود، نقشی فراتر از صرف تجسم آزادی ذهنی برای خانواده و جامعه مدنی قائل است. او معتقد است که این دو نهاد، نقشی تربیتی نیز ایفا می‌کنند و به افراد در مسیر تبدیل شدن به موجوداتی اخلاقی کمک می‌کنند.^{۴۴} بنابراین هگل معتقد است که خانواده و جامعه مدنی، بستر لازم برای شکل‌گیری دولت را فراهم می‌کنند.^{۴۵} یا به عبارتی خانواده و جامعه مدنی در فلسفه هگل، به دو صورت نقشی اساسی در تربیت افراد و آماده‌سازی آنها برای مشارکت در زندگی اجتماعی ایفا می‌کنند.

دولت به صورتی خاص از جامعه‌ی سیاسی اشاره دارد که به وسیله‌ی نهادهای بهره‌مند از اوتوریت به منظور اعمال اجبار و قوه‌ی قهریه، شناخته شده است. با این وجود ذات دولت در داشتن حق بر اعمال زور و اقتدار قانونی نیست بلکه حقیقت آن در قانون خرد یا حقوق عقلانی است افزون بر این آزادی حق است و این تا جایی است که آزادی عقلانی باشد. حق در نظر هگل بسیار عام‌تر از قانون است و شامل رفتارهای عرفی، شعائر اجتماعی و دعوی فردی هم می‌شود. قانون بنظر هگل، رسوم ملتی خاص است که ضابطه‌مند شده و شکل و قالب یافته و در قانون به فعلیت رسیده:^{۴۶} «وقتی آنچه فی‌نفسه حق است در وجود ابژکتیوش وضع شود- یعنی تفکر آن را برای آگاهی معین می‌کند و به عنوان آنچه حق و معتبر است شناخته شود- قانون می‌شود و از طریق این تعیین، حق بدل می‌شود به حق وضع شده در معنای عام.»^{۴۷} بنابراین هگل سه ویژگی برای قوانین می‌شمارد: ۱. در ذهن سوژه‌ها به روشنی ادراک شوند؛ ۲. مرتب و ضابطه‌مند شوند؛ ۳. در حوزه عمومی علنی و قابل بحث باشند.^{۴۸}

دولت یک نظام متحد و مؤتلف است که هدف آن غلبه بر تهدید فرد گرای است. این خود خواهی و خود محوری موجد بیگانگی است اما دولت جایی است که در آن سیاق ارتباط فرد با جهان موجودات انسانی، به معنای نفی «خود» یا خواست صیانت خود نیست بلکه به معنای کنار رفتن خود محوری و برقراری رابطه بر اساس همکاری و مسئولیت مشترک است.^{۴۹}

برای فهم بهتر ماهیت جامعه سیاسی باید پرسشی اساسی مطرح کرد تفاوت جامعه‌ی مدنی با دولت چیست؟ هر دوی این نهادها عرصه‌ی عمومی حیات انسانی هستند پس بدین معنا با هم تفاوتی ندارند. به علاوه از نظر نهادی هم جامعه‌ی مدنی و دولت همپوشانی دارند مثلاً بازار نهادی مدنی است ولی حفظ نظم و عدالت در بازار نقشی است که هم به جامعه‌ی مدنی مربوط است و هم به دولت پس تفاوت در کجاست؟ به گفته‌ی هگل، جامعه‌ی مدنی در خدمت بسط و توسعه‌ی فردیت است یعنی برآوردن نیازهای خصوصی افراد و گروه‌های اجتماعی که این کار را از طریق تاسیس نظام نیازهای متقابل و تلاش برای رفع نیاز دیگران انجام می‌دهد. جامعه‌ی مدنی عرصه‌ای عمومی است که به فرد مجال این را می‌دهد که در تمامی زمینه‌ها خود را عرضه کند و بسط دهد و کامل نماید.^{۵۰} در واقع جامعه‌ی مدنی نهادی خاص در دولت مدرن است که به فرد حق می‌دهد تا در جهت ارضا و

^{۴۴} گورگ ویلهلم فریدریش هگل، عناصر فلسفه حق، ترجمه‌ی مهید ایرانی طلب، (تهران: پروین، ۱۳۷۸)، ص ۲۳۵ - بند ۱۸۲.

^{۴۵} Hegel, Georg W. F, 1967, *Philosophy of Right*. Oxford: Oxford University Press, p 124.

^{۴۶} دیوید رز، راهنمای خواندن عناصر فلسفه حق هگل، ترجمه احمد موسوی خوئینی، (تهران: ترجمان، ۱۴۰۰)، ص ۱۹۸.

^{۴۷} هگل، پیشین، ص ۲۵۷ - بند ۲۱۱.

^{۴۸} Hegel, Georg W. F, 1967, *Philosophy of Right*. Oxford: Oxford University Press, p 155.

^{۴۹} مایکل اینوود، فرهنگ فلسفی هگل، ترجمه حسن مرتضوی، (مشهد: نیکا، ۱۳۸۸)، ج ۱، ص ۶۰۱.

^{۵۰} Hegel, G.W.F. (2003). *Elements of the Philosophy of Right*, Edited by Allen W. Wood, Translated by H. B. Nisbet, Cambridge University, 8th printing, p 184.

رضایتمندی خویش تلاش کند و این تفاوت میان جهان باستان و دنیای مدرن است.^{۵۱} حال مقصود دولت چیست؟ مقصود دولت «برآوردن خیر عمومی اجتماع» است یعنی آن چیزی که هگل آن را امر کلی مینامد هگل معتقد است که دولت مدرن، غیر از منافع اعضایش، یک خیر عمومی دارد که فراتر از منفعت شخصی تک تک اعضای آن جامعه است. این خیر عمومی چیزی نیست که مقصود جامعه ی مدنی باشد و برآوردن آن وظیفه ی دولت است.^{۵۲}

جامعه مدنی و دولت، دو نهاد مهم و مکمل در ساختار جامعه سیاسی هستند. هر دو نهاد برای توسعه انسانی و تحقق عدالت اجتماعی ضروری هستند. درک تفاوت‌ها و رابطه دیالکتیکی این دو نهاد، کلیدی برای فهم ماهیت جامعه سیاسی و نقش آفرینی مؤثر در آن است.

۲-۱-۳. جان استوارت میل و آزادی برابری

آزادی و سعادت فرد و اجتماع با آن که آثار میل در منطق و اقتصاد و اخلاق اهمیت اساسی دارد، شاید پایدارترین جلوه را باید در افکار سیاسی او یافت و یکی از مهمترین آثار سیاسی او کتاب «آزادی» است. «آزادی»، نبودن مانع است و جامعه ای را آزاد می‌توان گفت که افراد آن برای دنبال کردن سعادت خود به موانع برخورد نکنند این موانع ممکن است موانع سیاسی باشند و از ظلم حکمران ناشی شوند.

در نظر میل کسی که از نعمت عقل بهره مند است، مجاز نیست کورکورانه رسم و عادت را که برخلاف حکم صریح عقل اوست بپذیرد. انسان خردمند ملزم است آداب و رسومی را که در جامعه به ارث یافته است در ذهن خود وزن کند و بسنجد و نیک و بد آن را از هم جدا کند و آنچه را عقل او نمی‌پسندد به دور اندازد. اما اشکال کار در این جاست که عده‌ی خردمندان در جامعه بسیار کم است. استوارت میل پایبند عوام فریبی نیست و تحقیر خود را برای «توده های سفیه» صریحا اظهار می‌دارد. وقتی از آزادی صحبت می‌کند، می‌داند بهره مندی از آزادی وقتی ممکن است که افراد حداقل تربیت و بصیرت را دارا باشند و بتوانند بی‌جنجال و جدال گردهم آیند و نیک و بد خود را روشن کنند. اگر چنین نباشد آزادی منجر به اغتشاش خواهد شد و حکومت به دست ارادل و اوباش خواهد افتاد.^{۵۳} همانطور که پیداست، تعریف میل از آزادی در پیوند با برداشت او از حیطة عمومی است. آزادی میل در حیطة عمومی معنی پیدا می‌کند اما آنچه میل حیطة عمومی می‌نامد بیشتر شبیه به نوعی جامعه مدنی است. با این توضیح که ایشان برخوردار از آزادی را مستلزم نوعی پایه‌ای از بصیرت میدانند و با این استدلال طبعاً عده‌ای را از آن حذف می‌کند. از طرفی حضور در جامعه مدنی بدون پیش شرط آزادی ممکن نیست. انتخابات برای میل به مثابه امرسیاسی و کنش است. شرکت افراد در امر حکومت در نظر او به اندازه ای مهم است که معتقد است رأی دادن در انتخابات مجالس قانون گذاری حق افراد نیست بلکه تکلیف آنان است. زیرا اگر رأی دادن حق آنان باشد میتوانند آن را بفروشند یا به دیگران منتقل کنند و پیداست اگر چنین کنند حکومت انتخابی برپا نخواهد ماند و حکومت ارادل و اوباش خواهد شد. در حکومت انتخابی باید مواظب بود که اکثریت حق اقلیت را پایمال نکنند. دغدغه میل برای اقلیت به این دلیل است که میل اکثریت را توده می‌بیند و بدون حمایت از اقلیت، حکومت مدنظر او برپا نخواهد شد.

⁵¹ Hegel, G.W.F. (2003). Elements of the Philosophy of Right, Edited by Allen W. Wood, Translated by H. B. Nisbet, Cambridge University, 8th printing, p124.

⁵² Hardimon, M.O. (1994) Hegel's Social Philosophy: The Project of Reconciliation, ch. 6, p 209.

^{۵۳} جان استوارت میل، درباره آزادی، ترجمه محمود صناعی، (تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان، ۱۴۰۰)، ص ۳۵ نسخه الکترونیکی.

استوارت میل عقیده داشت چون افراد جامعه از لحاظ هوش و سایر استعدادها یکسان نیستند، برخلاف عدالت است که همه متساویا رأی داشته باشند. پیشنهاد می‌کند که مشاغل بر حسب استعداد و هوش و تربیتی که برای پرداختن به آنها لازم است طبقه بندی شوند و کسانی که به مشاغل عالی تر مشغولند به تناسب شغل خود آراء بیشتری داشته باشند اما پیشنهاد او عملی نیست و مورد توجه قرار نگرفته است و این امر که عمل سیاسی نیست، پیش شرط برابری افراد در حوزه عمومی را در نظر نمی‌گیرد، البته این امر در خواستگاه فکر میل قابل درک است. او یک لیبرال است که منطقا برابری را به نفع آزادی می‌بلعد.

۲-۲. گسست حوزه عمومی از دولت

۲-۲-۱. هابرماس و کنش ارتباطی

هابرماس که حوزه عمومی را فضای کنشگری که در جامعه مدنی می‌داند، این مفهوم را حوزه‌ای مستقل از دولت تعریف می‌کند. «حوزه عمومی سیاسی پیکره‌ای از صداها می‌باشد که از طریق سیستم سیاسی پردازش و حل می‌شود. از منظر نظریه دموکراتیک، حوزه عمومی دو کارکرد دارد، بدین معنی که نه فقط مشکلات را شناسایی و تعریف کند بلکه به صورت موثری آنها را ترسیم و با راه حل‌های ممکن مسلح شان سازد.»^{۵۴} از این منظر، اقتدار در خود حوزه ی عمومی‌ای نهفته است که در آن همه مشارکت کنندگان برای متقاعد کردن دیگران از فرصتی برابر برخوردارند^{۵۵} از طرفی فضای عمومی از دید جامعه شناسان، فضای معاشرت اجتماعی است که به عنوان جایگاه مشترکی (Public place) در نظر گرفته شده، فضایی که در آن نظم اجتماعی شکل می‌گیرد و افراد رفتار تابع اجتماع خواهند داشت.

از نظر هابرماس حوزه‌ی عمومی در وهله‌ی نخست قلمرویی از زندگی اجتماعی است که در آن چیزی شبیه افکار عمومی می‌تواند شکل بگیرد. تعبیر « افکار عمومی » به رسالت انتقاد و نظارتی اشاره دارد که پیکره‌ی عمومی شهروندان به طور غیر رسمی در برابر طبقه‌ی حاکم اعمال می‌کند. دسترسی به حوزه‌ی عمومی به طور کلی برای عموم شهروندان آزاد است. در جریان هر مکالمه یا گفتگو که طی آن اشخاص خصوصی^{۵۶} در کنار هم جمع می‌شوند تا یک اجتماع^{۵۷} را تشکیل دهند، در حقیقت بخشی از حوزه‌ی عمومی تشکیل می‌شود.^{۵۸}

هابرماس تعبیر حوزه عمومی را در برای عرصه ای اجتماعی به کار می‌برد که در آن افراد از طریق مفاهمه ارتباط و استدلال مبتنی بر تعقل به موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌هایی هنجاری مشغول هستند که بر فرآیند اعمال قدرت دولت تاثیراتی آگاهی‌دهنده و عقلانی‌ساز باقی می‌گذارند. آنچه موجب جلب نظر هابرماس به مقوله حوزه عمومی شده عبارت است از اهمیت این مفهوم به عنوان اساس نقد جامعه بر اساس اصول دموکراتیک به این ترتیب حوزه عمومی عرصه ای است که در آن افراد برای مشارکت در گفتگویی آزاد و علنی گرد هم آمده‌اند.^{۵۹}

⁵⁴ Gripsrud, J., (2009), Digisting the public sphere: two key issues. javnost the public, Vol.16 (No. 1.): p.p 5 - 16.

⁵⁵ Eicklman, A. S. and D. F. (eds.), (2002), Public Islam and the com- mon good, LEIDEN, Brill: p 6.

⁵⁶ Private persons

⁵⁷ Public

^{۵۸} حسینعلی نودزی، پیشین، ص ۴۶۶.

^{۵۹} یورگن هابرماس، پیشین، ص ۲۱۰.

از نظر هابرماس حوزه عمومی عرصه‌ای چند ذهنی و محل برخورد اندیشه‌ها و اذهان گوناگون و فضای طرح آزاد مسائل عمومی است و استدلال و تعقل درباره آنها و نهایتاً اراده عمومی را شکل می‌دهد.^{۶۰} پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جزء آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه‌ای ممکن است داده شود و مورد پذیرش و باور قرار گیرد.^{۶۱}

بنابر نظر هابرماس، قدرت قاهره‌ی دولت هم‌تا و نقطه‌ی مقابل حوزه‌ی عمومی سیاسی و نه بخشی از آن است. بی تردید، قدرت دولت قدرت عمومی تلقی می‌شود، اما انتساب صفت و ویژگی عمومی بودن را وامدار وظیفه‌اش در توجه به عموم یعنی فراهم نمودن خیر همگانی همه می‌باشد. تنها هنگامی که اعمال قدرت عمومی در عمل تابع الزام عمومی بودن مردم سالارانه شده باشد، حوزه‌ی عمومی سیاسی به طور قطع، از طریق هیئت قانونگذاری تاثیر و نفوذ رسمی بر هیئت حاکمه کسب می‌کند. به توجه به این ویژگی‌ها تصادفی نیست که مفاهیم مربوط به حوزه عمومی تا قرن هجدهم شکل نگرفت.^{۶۲}

حوزه عمومی مدنظر هابرماس، حد واسط بین اقتدار عمومی که بر ابزار اعمال خشونت کنترل دارند و حوزه خصوصی که همان جامعه مدنی در خوانش هابرماسی است، قرار دارد.^{۶۳} ویژگی آن نظارت بر دولت و شفاف کردن تصمیمات سیاسی و اداری است که از اهداف اولین حوزه و برای تامین این جایگاه اصول حقوقی عقلانی نهادینه میشوند و رعایت آن اصول برای همه الزام‌آور می‌شود.^{۶۴}

هابرماس به قانون به‌عنوان وسیله‌ای برای پر کردن شکاف بین خودمختاری خصوصی و خودمختاری عمومی نگاه می‌کند. این ایده‌ای است که جوامع پیچیده و اشکال مرتبط با آن‌ها از دموکراسی به نوعی مدیریت سیاسی نیاز دارند تا هم افکار عمومی و هم رویه‌های مشورتی را در نهادها ایجاد کنند. به همین دلیل است که هابرماس معتقد است که مبنای عملی و هنجاری حقوق مناسب‌ترین رسانه برای نهادینه‌سازی شکل‌گیری افکار عمومی است.

قانون از این نظر مکانیزم گفت‌وگویی و مشورتی مناسبی است زیرا هم هنجار دارد و هم بر کنش حاکم است. در نتیجه، قانون ادعاهای توجیهی و نهادینه کردن بحث عمومی را هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، ماهیت قانون، برقراری روابط ارتباطی با جامعه مدنی از طریق «نظر و شکل‌گیری اراده» است.^{۶۵}

۲-۲-۲. هانا آرنه؛ جهان مشترک و حیطة عمومی: دو روی یک سکه

در نگرش هانا آرنه، حوزه‌ی عمومی جهان مشترک انسان‌هاست. به نظر وی، حوزه‌ی عمومی به عنوان جهان مشترک متعلق به دوران یونان باستان است. جهان مشترک در قالب حوزه عمومی، جهان مصنوعات بشری است.^{۶۶} به نظر آرنه، حوزه‌ی عمومی برای رسیدن به ماندگاری عمومی تعبیه شده بود، در حالیکه عصر مدرن معنای اصلی عمومی را از دست داده است. آرنه

^{۶۰} یورگن هابرماس، پیشین، ص ۱۴۹.

^{۶۱} حسین بشیریه، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، (تهران: نی، ۱۳۸۰)، ص ۵۷.

^{۶۲} یورگن هابرماس، «حوزه عمومی»، ترجمه جواد کارگزاری، حقوق عمومی، (ش ۲، اسفند ۱۳۸۵)، ص ۴۳.

^{۶۳} Boyte, H.C, "Beyond deliberation: citizenship as public work", 1995, in www.cen.org/newcitizenship.

^{۶۴} پتر هندال، «یورگن هابرماس، سیطره عمومی»، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، ش ۲۰ (۱۳۸۱)، ص ۳۷۵.

^{۶۵} Habermas, Jürgen, *Between Facts and Norms*, trans. William Rehg, Oxford, Polity, 1996, pp.118-119.

^{۶۶} *Ibid.*, p.133.

^{۶۷} منصور انصاری، هانا آرنه و نقد فلسفه سیاسی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۹)، ص ۶۳.

برای کشف دگردیسی ایجاد شده در معنای « عمومی » به سراغ آدام اسمیت می رود که اعتبار عمومی و پاداش مالی را یکسان گرفت. همچنین اعتبار عمومی چیزی می شود که همانند نیازی بشری مانند غذا مصرف می شود.

به هر حال، در کتاب « وضع بشری » آرنست می توان دو تعریف از حوزه‌ی عمومی یافت که مآلاً با یکدیگر پیوند می یابند: نخست، حوزه عمومی فضای نموده‌ها و واقعیت بود که به واسطه‌ی دیده یا شنیده شدن توسط خودمان یا دیگران حاصل می شد دوم حوزه‌ی عمومی جهان مشترک بین انسانها بود.^{۶۸}

در واقع، به نظر آرنست، حوزه عمومی فضایی است که « عمل سیاسی » در آن رخ می دهد و در واقع پیش نیاز عمل سیاسی است. آرنست سه ویژگی را برای حوزه‌ی عمومی برمی شمارد:

نخست ساختگی بودن حوزه عمومی – این تاکید آرنستی بر ساختگی بودن حوزه عمومی چند پیامد اساسی دارد. به عنوان مثال، وی بارها تایید کرده است که اصل برابری سیاسی در میان شهروندان نتیجه‌ی وضع طبیعی که پیش از تشکیل حوزه‌ی عمومی وجود داشت، نیست. برابری سیاسی نه ویژگی انسان طبیعی است و نه می تواند بر مبنای نظریه‌ی حقوق طبیعی ایجاد شود بلکه یک ویژگی مصنوعی است که افراد برای ورود در حوزه‌ی عمومی کسب می کنند و به وسیله‌ی نهادهای سیاسی دموکراتیک تضمین می شود. پیامد دیگر رد و انکار هویت قومی است که در تقابل با هویت فردی به عنوان شهروند قرار می گیرد. در واقع، هانا آرنست مفاهیمی چون جنسیت و قومیت را در قلمروی حوزه‌ی خصوصی می بیند و از وجود آنها در حوزه‌ی عمومی انتقاد می کند. از همین روی، او به رغم زن بودن مورد توجه فمینیست‌ها نیست. پیامد سوم این است که حوزه عمومی بر مبنای مرزبندی های سیاسی شکل گرفته است و بنابراین مغایر با هر گونه جماعتی است که بر اساس همدلی، محبت و دوستی شکل می گیرد.

دوم ویژگی مکانی و فضایی حوزه عمومی – سیاست در حوزه‌ی عمومی شکل می گیرد یعنی جایی که افراد بتوانند با یکدیگر به گفتگو بپردازند. در نتیجه می توان سیاست را یک فعالیت عمومی قلمداد کرد. در حقیقت در معنی آرنستی حوزه عمومی نمود جامعه در روابط متقابل افراد است که به خاطر نفس زندگی و در ملاء عام شکل می گیرد.^{۶۹} البته آرنست تاکید می کند که این ملا عام می تواند میزبانی شهر باشد یا میزبانی درون یک خانه، مهم بودن انسان‌ها – و نه انسان – در دور آن میز است.

سوم علائق و منافع عمومی و خصوصی – به عقیده آرنست فعالیت سیاسی ابزاری برای واقعیت بخشیدن به یک غایت یا هدف نیست بلکه اساساً غایتی در خود است. درگیر شدن در عمل سیاسی صرفاً برای رسیدن به رفاه نیست بلکه تحقق بخشیدن به اصول ذاتی در حیات سیاسی مانند آزادی، برابری، عدالت، شجاعت و فضیلت است. سیاست جهانی است با ارزشها و غایات خاص خودش که در عمل عمومی گفت و شنود محقق می شوند.

در نگاه آرنست حوزه عمومی «برساختی از دو عنصر ناهمسان اما مرتبط با همدیگر یعنی فضای نمود و جهان مشترک است به صورتی که میتوان گفت بستر عمومی از همپوش واقع شدن این دو به وجود می آید».^{۷۰} در این خصوص آرنست در وضع بشر اصطلاح «عمومی» دال بر دو پدیده می داند که ارتباط نزدیک با هم دارند ولی کاملاً یکسان نیستند. او می گوید، عمومی:

^{۶۸} همان، ص ۶۴-۶۵

^{۶۹} یورگن هابرماس، دگردیسی ساختاری حوزه عمومی، کاوشی در باب جامعه بورژوازی، پیشین، ص ۱۹.

^{۷۰} محمد اقدم خضری، سیدمهدی سجادی، عباس منوچهری، علیرضا صادق زاده قمصری، «تبیین اصول تربیت شهروندی مبتنی بر فلسفه هانا آرنست»، تعلیم و تربیت، ش ۱۲۴ (۱۳۹۴).

«اولاً، به این معناست که هر آنچه در انظار عموم روی می‌نماید، می‌تواند در معرض دیدار و شنیدار هر کسی درآید و گسترده‌ترین عمومیت و شیوع ممکن را دارد. به نزد ما نمود^{۷۱} چیزی که علاوه بر خودمان دیگران نیز آن را می‌بینند و می‌شنوند - مقوم بود [یا واقعیت] است.»^{۷۲} با این توضیح که نمود درون حیطه عمومی جای می‌گیرد و حیطه عمومی در قابل دسترس‌ترین تعریف آن، محل نمود است. این همان فضایی است که درون آن بزرگترین نیروهای زندگی خصوصی دگرگون شده، خصوصی زدایی و فردزدایی شده و همانگونه که بودند، به گونه ای مناسب پدیدار عمومی می‌یابند.^{۷۳}

بنابراین در نظر آرنست فضای نمود گسترده ترین عمومیت و شیوع ممکن را در بردارد و در چنین ساختی است که واقعیت بر نمود منطبق شده بدین صورت که بود و واقعیت هر چیز مبتنی بر نمودار گشتن آن در فضای نمود است. بر این اساس در نگاه آرنست انسان برای رشد کردن باید از قلمرو خصوصی فراتر رفته و وارد قلمرو عمومی گردد. بر طبق نظر آرنست اگر چه قلمرو عمومی همه افراد را به صورت مساوی در نظر می‌گیرد که در آن همه موقعیت یکسانی دارند و می‌توانند در بحث هایی که بر مقررات و پایه مساوی قرار دارد، شرکت کنند، این فضا همچنین منحصر به فرد بودن همه افراد و در نتیجه انسجام جامعه انسانی را نیز به رسمیت می‌شناسد.^{۷۴}

دومین عنصر حوزه عمومی آرنست، جهان مشترک است. بر این اساس جهان همچون گوهر وضع بشر، قابلیت و قدرت گردآوری انسانها را داشته و زمینه ای را برای تعامل و تبادل اطلاعات و ارتباطات بشری فراهم آورده است. به این ترتیب که واجد صفت مشترک می‌شوند. آرنست می‌نویسد:

«اصطلاح «عمومی» در معنای دومش بر خود جهان دلالت می‌کند از آن حیث که میان همه ما مشترک است و از مکانی واقع در آن که شخصاً مالک آن هستیم، متمایز است. با این حال این جهان همان زمین یا طبیعت در مقام فضا و مجال محدود تحرک انسان‌ها و شرط عام حیات آلی، نیست بلکه مربوط می‌شود به مصنوعات انسان، تولید و ساختنی که از دستان آدمی سر میزند، و نیز اموری که در میان کسانی که با هم در جهان ساخته انسان سکونت دارند، جاری است. با هم زیستن در جهان اساساً به این معناست که جهانی از اشیاء هست میان کسانی که آن را به اشتراک دارند، مثل میزی که بین کسانی که دور آن نشسته‌اند واقع شده است؛ جهان، همانند هر چیز بینابین، در آن واحد انسان‌ها را به هم می‌پیوندد و از هم جدا می‌سازد.»^{۷۵} آرنست پس تفصیل و برداشت دو وجهی که از واژه عمومی در نظر دارد تا بتواند «حیطه عمومی» را تعریف کند. ایشان حیطه عمومی را پیش‌شرط کنار هم زیستن می‌داند و در این مورد معتقد است: «حیطه عمومی، همانند جهان مشترک، ما را گرد هم می‌آورد و در عین حال مانع از آن می‌شود که به عبارتی، بر سر هم خراب شویم. آنچه باعث می‌شود تحمل جامعه توده ای این چنین دشوار باشد شمار مردمی که در آن به سر می‌برند نیست _ یا دست کم در درجه اول چنین چیزی نیست _ بلکه این واقعیت است که جهان میان آنها قدرت جمع آوردن ایشان، به هم پیوستن و از هم جدا کردنشان را از دست داده است.»^{۷۶}

⁷¹ Appearance.

^{۷۲} هانا آرنست، وضع بشر، پیشین، ص ۹۳.

⁷³ Nixon, J, (2015), Hannah Arendt and the Politics of Friendship, London: Bloomsbury Publishing: p 176.

⁷⁴ Hol, A. M., "Adjudication and the Public Realm-An Analysis Based on the Work of Hannah Arendt", *Utrecht Law Review*, 1, 2005, p.42.

^{۷۵} هانا آرنست، پیشین، ص ۹۶.

^{۷۶} همان، ص ۹۷.

اما این بدیهی است که همه کسانی که در حول یک میز نشسته انداز یک چشم به جهان نمی‌نگرند. همه دارای یک خاستگاه و چشم انداز نیستند: «دیده و شنیده شدن توسط دیگران اعتبارش را از این واقعیت می‌گیرد که هر کسی از یک موقعیت متفاوت می‌بیند و می‌شوند».^{۷۷} بنابراین حوزه عمومی، حوزه چشم اندازهای بیکران و نامحدود است و هر انسانی از چشم انداز خودش واقعیت را می‌بیند.

بنا بر دیدگاه آرنت، تفکیک میان حوزه عمومی و خصوصی به صورت واضح تر در پولیس (دولت شهر) یونان بوده نه در دوران مدرن. از نظر آرنت در دوران مدرن تفکیک بین حوزه خصوصی و عمومی از میان رفته است. آن چه در قالب «جامعه» شکل گرفته است در واقع تسری سرطان وار حوزه خصوصی به تمام عرصه های زندگی بشر است. وی با بازگشت به تجربه یونانی، حوزه عمومی را با دولت شهر و حوزه خصوصی را با خانوار و خانواده برابر می‌گیرد. در پهنه خانوار «انسانها مجبور بودند با یکدیگر زندگی کنند چون نیازمند بودند». در مقابل، دولت شهر فضای آزادی بود. دولت شهر مرکز برابری ها بود؛ فقط افرا برابر میتوانستند به حوزه عمومی وارد شوند و به عمل سیاسی مبادرت ورزند.^{۷۸}

حوزه عمومی با توجه به دیدگاه آرنت در جایی است که «عمل و صحبت» است، که قابل دیدن و شنیدن می‌باشند. عمل کردن و صحبت کردن فضایی (مکانی) را ایجاد میکند، فضا در جایی است که مردم می‌توانند خود را در مقابل یکدیگر ببینند و نشان دهند که چه کسانی هستند.^{۷۹}

نتیجه گیری

همانطور که در بیان نظریات مختلف در باب حوزه عمومی و حوزه خصوصی مشخص شد، همانقدر که آرنت از جنبه‌هایی به میل و هابرماس نزدیک است به همان نسبت از هگل و مارکس دور است.

آنچه هگل آن را حوزه خصوصی میدانند(خانواده)، آرنت آن را فرصتی برای نمود می‌شمارد و هر آنجا که فرصت نمود باشد، حوزه عمومی نام می‌گیرد. از طرفی آرنت حوزه عمومی را بین فرد و دولت قرار میدهد و حوزه میانجی میدانند این در حالی است که برای هگل، دولت تجسم حوزه عمومی است.

در خصوص مارکس گستردگی حوزه عمومی یا به عبارتی قلمرو دولتی به حدی وسیع بود که حوزه خصوصی به معنی آرنتی معنی ندارد. اما در خصوص مارکس آنچه مورد اهمیت است، تلقی‌ای که از حوزه عمومی دارد و آن را محصول تفکر بورژوا می‌داند. این ادعا در چارچوب فکری مارکس بی راه نیست. آرنت به عنوان متفکر جدی در خصوص تئوریزه کردن حوزه عمومی، پیش شرط آن را مالکیت می‌داند و این مولفه در تفکر مارکس مردود است.

اما از طرفی درباره میل که دست کم در مورد صرف وجود دو حوزه با آرنت موافق است دو تفاوت جدی وجود دارد. آنچه میل آن را حوزه عمومی میدانند در نظر آرنت حوزه اجتماعی نام می‌گیرد که اتفاقاً ضربه مهلکی بر بدنه‌ی بی جان حوزه عمومی است که عنصر

⁷⁷ Arendt, Hannah, (1998), *The Human Condition*, Op, cit, P.57.

^{۷۸} منصور انصاری، «حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش. ۱۱۷ و ۱۱۸ (۱۳۷۶)، ص ۱۲۶.

⁷⁹ Hol, A. M., *Op.cit.*, p. 43.

خلاقیت، گره‌ای که آرنت مدام در جست و جوی آن است، به وسیله‌ی جایگزینی رفتار با عمل حذف شده است. از طرفی انتخابات که در نظر میل یک کنش جامعه مدنی است، افراد به صورت برابر در آن حق رای ندارند. فرهیختگان در نظر میل حق رای بیشتری دارند که این با اصل برابری در حوزه عمومی آرنت کاملاً متفاوت است.

اما پایه‌های اساسی تفکر هابرماس را می‌توان در آرنت جست‌وجو کرد. حوزه عمومی هابرماسی محل شکل‌گیری افکار عمومی بدون چارچوب قانونی است. این نظر با آرنت همراه است. آرنت حوزه عمومی را حوزه شکل‌گیری عمل خلاقانه تلقی می‌کند که این خلاقیت، بلاواسطه‌ی ضوابط قانونی اجازه بروز دارند و همچنین نوعی از نمود در حوزه عمومی را «بیان» می‌دانست. اما تفاوت آن دو در تشخیص و تفکیک حوزه خصوصی است. هابرماس از سنت هگلی در این تشخیص بهره گرفته است. جامعه مدنی که هگل و هابرماس حوزه خصوصی تلقی می‌کنند برای آرنت با حوزه اجتماعی معادل است.

بنظر میرسد نقطه عطف تلقی های متفاوتِ مرزبندی حوزه عمومی از حوزه خصوصی، قانون است.

اینکه چه چیزی عمومی و چه چیزی خصوصی است و اصلاً آیا چیز خصوصی وجود دارد را «قانون» مشخص می‌کند. با این توضیح که ورود قانون به مسائل به آنان جنبه عمومیت می‌دهد. کنترل دولت بر امور آنان را عمومی می‌کند. عمومی کردن به این معنا که مسئله‌ی امر مشترک را پدید می‌آورد و دور یک میز نشستن و بحث در خصوص مسئله‌ای، منافع مشترک می‌خواهد. اینجا دقیقاً نقطه ای است که در میابیم چرا آرنت جامعه مدنی را برخلاف هگل حوزه خصوصی تلقی نمی‌کند.

فهرست منابع

۱. فارسی

۱،۱ کتاب‌ها

- آرنت، هانا، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، (تهران: ققنوس، ۱۳۹۰).
- انصاری، منصور، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۹).
- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، (تهران: نی، ۱۳۸۰).
- بیزر، فردریک، هگل، ترجمه سید مسعود حسینی، (تهران: ققنوس، ۱۳۹۱).
- پلاماتز، جان، فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، (تهران: نی، چ ۲، ۱۳۷۱).
- چاندوک، نیرا، جامعه مدنی و دولت - کاوشهایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۷).
- فون هایک، فردریش، قانون، قانونگذاری و آزادی، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰).
- لنکستر، لین و، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج ۳، (تهران: امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۷۶).
- میرسپاسی، علی، دموکراسی یا حقیقت، (تهران: طرح نو، چ ۲، ۱۳۷۶).
- نوبهار، رحیم، حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی، (تهران: جنگل، ۱۳۸۷).
- نوذری، حسینعلی، بازخوانی هابرماس، (تهران: چشمه، ۱۳۸۱).
- میل، جان استورات، درباره آزادی، ترجمه محمود صناعتی، (تهران: روشنگران و مطالعات زنان، نسخه الکترونیکی، ۱۴۰۰)

- هابرماس، یورگن، *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*، ترجمه جمال محمدی، (تهران: افکار، ۱۳۹۹).
- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، *عناصر فلسفه حق*، ترجمه مهید ایرانی طلب، (تهران: قطره، ۱۳۹۳).
- رز، دیوید، *راهنمای خواندن عناصر فلسفه حق هگل*، ترجمه احمد موسوی خوئینی، (تهران: ترجمان، ۱۴۰۰).

۱,۲ مقاله‌ها

- انصاری، منصور، «حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنهت»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش. ۱۱۷ و ۱۱۸ (۱۳۷۶)،
- پاک‌نیا، محبوبه و حاجی‌آقا، رحیم، «تبیین جایگاه حوزه عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنهت»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۱۰، ش ۱ (۱۳۹۷).
- جوادی، محسن و حسینی سورکی، سیدمحمد، «جان استوارت میل و یگانه اصل محدودکننده آزادی»، *علوم سیاسی*، سال بیستم، ش ۸۷ (۱۳۹۶).
- خضری اقدم، محمد و سجادی، سید مهدی و منوچهری، عباس و صادق زاده قمصری، علیرضا، «تبیین اصول تربیت شهروندی مبتنی بر فلسفه هانا آرنهت»، *تعلیم و تربیت*، ش ۱۲۴ (۱۳۹۴).
- محمودی، سید علی، «ارزیابی تطبیقی دیدگاه‌های کانت و میل درباره منزلت انسانی و حقوقی زنان»، *فصلنامه سیاسی*، دوره ۴۸، ش ۱ (۱۳۹۷).
- هابرماس، یورگن، «حوزه عمومی»، ترجمه جواد کارگزاری، *حقوق عمومی*، ش ۲ (۱۳۸۵).
- هندال، پتر، «یورگن هابرماس، سیطره عمومی»، ترجمه هاله لاجوردی، *ارغنون*، ش ۲۰ (۱۳۸۱).

۲. انگلیسی

۲,۱ کتاب‌ها

- Benhabib, Seyla, *The Reluctant Modernism of Hannah Arendt, Modernity and political thought*, s.l.: Sage.
- Habermas, Jurgen, *The philosophical discourse of modernity*, Polity Press, 1994.
- Habermas, Jürgen, *Between Facts and Norms*, trans. William Rehg, Oxford, Polity, 1996.
- Hegel, Georg W. F., *Philosophy of Right*, London, Oxford University Press, 1967.
- Hegel, G.W.F., *Elements of the Philosophy of Right*, Translated by H.B.Nisbet, Edited by Allen w.wood, Cambridge & New York, Cambridge University Press, 1991.
- Houlgat, Stephen, *An Introduction to Hegel: Freedom, Truth and History*, 2nd edition, Black Publishing, 2005.
- Hyppolite, Jean, *Genesis and Structure of Hegel's Phenomenology of Spirit*, Chicago: Northwestern University Press, 1974.
- Marshall, Geoffrey, *Constitutional Theory*, Oxford, 1980.
- Michael Roberts, John, *Outline of a Marxist Commodity Theory of the Public Sphere, Sociology and Communications*, Brunel University, 2012.

۲,۲ مقاله‌ها

- Boyte, H.C, "Beyond deliberation: citizenship as public work", 1995, in www.cen.org/newcitizenship.

- Habermas, Jürgen, "Citizenship and national identity: some reflection on the future of Europe", in *praxis international*, Vol. 12, 1992, p. 7.
- Habermas Jürgen, The Public Sphere, *New German Critique*, N.3, <http://www.jstor.org/stable/5304394>.
- Hol, A. M., "Adjudication and the Public Realm-An Analysis Based on the Work of Hannah Arendt", *Utrecht Law Review*, 1, 2005, p.40.
- Wood, Allen. W., "*Hegel's Political philosophy*" in *A Companion to Hegel*, Edited by Stephen Houlgate and Michael Baur, Malaysia, Blackwell Publishing Ltd., 2011.